

منطق و ساختار توجیه در گزاره‌های علوم انسانی اسلامی (با تأکید بر معیار قرآن کریم)

رمضان علی تبار^۱

مهدی عباس‌زاده^۲

چکیده

از مهم‌ترین مسائل معرفت‌شناسی علوم انسانی (اسلامی)، مسأله معیارهای ثبوتی و اثباتی حجیت در سطح گزاره‌ها به‌ویژه ساختار و فرایند توجیه آنها است. گزاره‌های علوم انسانی، به دو دسته توصیفی و توصیه‌ای تقسیم می‌شوند. پژوهش حاضر نشان داده است: در سطح ثبوتی، واقع‌نمایی گزاره‌های توصیفی، در مطابقت آنها با واقع و نفس الامر است؛ اما واقع‌نمایی گزاره‌های توصیه‌ای (از جمله اعتباریات)، متفاوت است؛ زیرا اعتباریات، تابع احتیاجات حیاتی و عوامل محیطی بشر بوده و به تبع سیر تکاملی زندگی اجتماعی، متغیراند؛ لذا برخی با پذیرش ناواقع‌نمایی در این حوزه، قائل به نسبییت شده‌اند، زیرا معتقدند اعتبار گزاره‌های اعتباری در علوم انسانی، وابسته به خواست و قرارداد جامعه است؛ در حالی که گزاره‌های اعتباری نیز دارای نفس الامرند و نفس الامر هر چیزی به حسب خودش است. همچنین معیار اثباتی حجیت گزاره‌های علوم انسانی و شیوه توجیه آنها عمدتاً بر مدار نظریه ابتناء (مبنای‌گرایی) است. پژوهش حاضر می‌کوشد با روش عقلی و با بهره‌گیری از برخی آیات قرآن کریم، مسأله معیار صدق و ساختار توجیه انواع گزاره‌های علوم انسانی را نشان دهد.

کلید واژه‌ها: علوم انسانی (اسلامی)، حجیت، صدق، توجیه، مطابقت، مبنای‌گرایی.

r.alitabar@chmail.ir

۱. دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (نویسنده مسئول)؛

dr.abbaszadeh@iict.ac.ir

۲. دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی؛

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۸/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۷

مقدمه

معرفت‌شناسی گاه مطلق است و گاه مضاف. معرفت‌شناسی مطلق به مقوله «معرفت» در انسان، توجه آن و دیگر مسائل مربوط به آن معطوف است؛ اما معرفت‌شناسی مضاف، به قسم خاصی از معرفت، توجه آن و دیگر مسائل مربوط به آن توجه دارد. معرفت‌شناسی علوم (هرگونه علمی)، قسمی معرفت‌شناسی مضاف به شمار می‌آید و یکی از مهم‌ترین اقسام علوم، علوم انسانی هستند و ما در پژوهش حاضر، با معرفت‌شناسی علوم انسانی (اسلامی) سروکار داریم.

از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مسائل معرفت‌شناسی علوم انسانی، مسأله توجه گزاره‌های موجود در آن علم است. این حوزه از معرفت‌شناسی علم، ذیل مبحث حجیت و عقلانیت علم جای دارد. حجیت و عقلانیت علوم انسانی در سه سطح گزاره، نظریه و دیسیپلین‌ها، قابل بررسی است و معیارهای هر کدام نیز متفاوت است. حجیت در سطح گزاره‌ها از سنخ حجیت معرفت‌شناختی است که با صدق و کذب سروکار دارد؛ اما حجیت در سطح نظریه و دیسیپلین‌ها از سنخ حجیت علم‌شناختی است که در آن افزون بر معیارهای معرفت‌شناختی از معیارهای دیگری نیز سخن به میان می‌آید.

پژوهش حاضر بر مسأله معیار حجیت در سطح گزاره‌ها به‌ویژه ساختار و فرایند توجه آنها متمرکز خواهد شد؛ لذا در این راستا ابتدا باید انواع گزاره‌های علوم انسانی و ماهیت آن‌ها بررسی و مشخص گردد تا بر پایه آن، معیارهای ثبوتی و اثباتی حجیت و صدق هر کدام نمایانده شود.

گزاره‌های علوم انسانی، به دو دسته توصیفی (اخباری/حقیقی) و توصیه‌ای (اعتباری/انشائی/ارزشی) قابل تقسیم‌اند و بخش عمده گزاره‌ها در علوم انسانی، از سنخ اعتباری و انشائی‌اند. واقع‌نمایی گزاره‌های توصیفی، در مطابقت آن‌ها با واقع و نفس‌الامر است؛ اما واقع‌نمایی گزاره‌های توصیه‌ای، متفاوت بوده و نیازمند تبیین دقیق‌تری است؛ زیرا اعتباریات، تابع احتیاجات حیاتی و عوامل محیطی بشر بوده و به تبع سیر تکاملی زندگی اجتماعی، متغیراند. به عبارت دیگر، ابهاماتی درباره واقع‌نمایی در حوزه علوم انسانی به‌ویژه

منطق و ساختار توجیه در گزاره‌های علوم انسانی اسلامی ۹۱

اعتباریات تجویزی، پدیدار می‌شود و برخی با پذیرش ناواقع‌نمایی در این حوزه، قائل به نسبی‌گرایی شده‌اند؛ زیرا اعتباری بودن گزاره‌های علوم انسانی را به معنای قراردادی و انشایی بودن آنها می‌دانند و هیچ گزاره علوم انسانی را مرتبط با واقعیت خارجی ندانسته و معتقدند اعتبار گزاره‌های اعتباری در علوم انسانی، وابسته به خواست و قرارداد جامعه است و از همین رو واقع‌نمایی را مورد خدشه قرار می‌دهند. در حالیکه گزاره‌های اعتباری نیز دارای نفس‌الامراند و نفس‌الامر هر چیزی به حسب خودش است (جهت مطالعه تفصیلی، ر.ک: علی‌تبار، ۱۴۰۱ الف، ص ۳۵-۶۶).

در امتداد مبنای واقع‌گرایی در علوم انسانی اسلامی و واقع‌نمایی گزاره‌های آن، مسأله حجیت و ارزش معرفتی در این علوم مطرح می‌شود. مراد از ارزش معرفتی، اعتبار معارف و ارزش محتوایی آنها به لحاظ صحت و سقم، صدق (به مثابه قوام‌بخش علم) و کذب، حق و باطل و مانند اینها است. لذا پس از تعیین معیار ثبوتی، نوبت به معیار اثباتی گزاره‌ها می‌رسد^۱ که نظریه‌های مختلفی در این زمینه شکل گرفته که مهم‌ترین آن، نظریه انسجام‌گرایی و نظریه ابتناء (مبنای‌گرایی) است.

تاکنون در زمینه نظریه‌های یادشده، آثار مختلفی به‌ویژه مقالات فراوانی به رشته تحریر درآمده است؛ اما در خصوص گزاره‌های علوم انسانی به‌ویژه ناظر به گزاره‌های توصیه‌ای و تجویزی آنها، تاکنون، کار مستقل و درخوری صورت نگرفته است. البته در مقاله‌ای از همین نویسنده، تحت عنوان «تحلیلی بر رئالیسم ارزش‌شناختی در علوم انسانی با تأکید بر واقع‌نمایی قضایای ارزشی»، مسأله واقع‌گرایی و واقع‌نمایی مسائل تجویزی علوم انسانی بررسی شده است (ر.ک: علی‌تبار، ۱۴۰۱ الف، ص ۳۵-۶۶). مقاله یادشده، به صورت مبنایی به اصل واقع‌گرایی و واقع‌نمایی مفاهیم و گزاره‌های ارزشی و تجویزی علوم انسانی پرداخته است؛ اما ناظر به مسأله توجیه و فرایند آن، کاری صورت نگرفته است؛ لذا مقاله یادشده، به‌مثابه مبنا و چارچوب نظری برای مسأله ساختار توجیه است و در نتیجه، پژوهش حاضر، در امتداد واقع‌گرایی ارزش‌شناختی قرار دارد. نوآوری مقاله، ضمن ارائه معیار برای

۱. ماهیت (تعریف) صدق، مربوط به مقام «ثبوت» است، اما معیار (ملاکک تشخیص) صدق، ناظر به مقام «اثبات» است. در واقع، بین معیار ثبوتی صدق و معیار اثباتی صدق، تفاوت وجود دارد (ر.ک: خسروپناه، ۱۳۷۹، ۳۱-۳۲)؛ معیار ثبوتی، به بحث صدق مربوط است و معیار اثباتی، بیشتر به بحث توجیه ربط دارد.

ارزش‌گذاری و ساختار توجیه برای انواع گزاره‌های علوم انسانی، مقایسه و تطبیق دو رویکرد مبنای‌گرایی و انسجام‌گرایی در توجیه گزاره‌های علوم انسانی بر معیار قرآن کریم است؛ زیرا اولاً بخش عمده آیات قرآن^۱ که ناظر به توصیف ویژگی‌ها، خصلت‌ها، رفتارها و اعمال انسانی و آیات ناظر به سنت‌های اجتماعی و همچنین آیات ناظر به بایدها و نبایدها، از سنخ مسائل انسانی‌اند؛ از اینرو یکی از منابع علوم انسانی اسلامی است. ثانیاً هر چند قرآن کریم، یک کتاب معرفت‌شناسی و روش‌شناسی نیست تا درباره نظریه‌ها و مسائل آن بحث کند؛ اما به دلیل عقلایی بودن زبان آن، قطعاً از اصول و قواعد عقلایی خاصی پیروی می‌کند؛ لذا از ظاهر و باطن برخی آیات، می‌توان برخی قواعد معرفت‌شناختی و روش‌شناختی را استنباط یا استنتاج نمود؛ مثلاً از قرآن نباید انتظار داشت که درباره قواعد و نظریه توجیه باورها، سخن بگوید یا درباره انسجام‌گرویی و مبنای‌گرویی داوری نماید؛ اما از شاکله و محتوای آیات می‌توان فهمید بر پایه چه اصول و قواعدی سخن گفته و با کدام رویکرد قرابت دارد.

الف. انواع گزاره‌های علوم انسانی و معیار ارزش‌گذاری آن‌ها

بر پایه واقع‌گرایی در علوم انسانی اسلامی و با توجه به تفاوت گزاره‌های توصیفی و غیرتوصیفی، معیار اعتبار و ارزش هر کدام نیز متفاوت خواهد بود.

۱. گزاره‌های توصیفی

گزاره‌های توصیفی در هر علمی، از امر واقع، گزارش می‌دهند؛ از این رو معیار اعتبار و ارزش معرفتی آن، صدق و کذب می‌باشد. به عبارت دیگر، در گزاره‌های توصیفی از معیار و سنجش صدق و کذب سخن به میان خواهد آمد و مراد از صدق، مطابقت گزاره (گزارش) با واقع و نفس‌الامر و کذب، خلاف آن است. مسأله صدق و کذب، یک معیار معرفت‌شناختی و منطقی بوده و دارای منطق دو ارزشی است که قابل تعریف بر ارزش

۱. مثل ویژگی ظلم و جهول‌بودن (احزاب/۷۲)؛ خلافت الهی در زمین (بقره/۳۰)؛ کرامت انسانی (اسراء/۷۰) تا آیات ناظر به امر و نهی، توصیه و تجویزها (اعم از فردی، اجتماعی، دنیوی یا اخروی، جوانجی یا جوارحی و...).

منطق و ساختار توجیه در گزاره‌های علوم انسانی اسلامی ۹۳

صفر و یک است که در منطق نیز با صدق و کذب تعریف می‌شود؛ بر این اساس، گزاره‌ای معتبر است که صادق (مطابق با واقع و نفس الامر) باشد؛ لذا صدق و کذب، معیاری برای گزاره‌های توصیفی است.

در باب ماهیت صدق، نظریه‌های دیگری غیر از مطابقت‌گرایی نیز وجود دارد، مانند انسجام‌گرایی، عمل‌گرایی، حشو‌اظهاری و امثال آن:

انسجام‌گرایی در صدق، صادق بودن را عبارت از انسجام در گزاره‌ها می‌داند، یعنی گزاره‌ای صادق است که با گزاره‌های دیگر در یک نظام معرفتی، در انسجام باشد و سازگاری داشته باشد (Dancy, Sosa & Steup, 2010, 773). در نقد انسجام‌گرایی می‌توان گفت، انسجام در یک نظام معرفتی که برخی از گزاره‌های آن کاذب و برخی دیگر صادق‌اند، می‌تواند تنها یک امر تصادفی و اتفاقی باشد (BonJour, 1985, 192).

«نهایتاً انسجام در باور، نشانه یا علامت صدق است، نه ماهیت صدق. یعنی اگر باور انسان صادق باشد، با مجموعه باورهای صادق او انسجام و هماهنگی نیز خواهد داشت و تعارضی در باورهای او پیدا نخواهد شد. به نظر می‌رسد انسجام‌گرایی در صدق، از نتایج سوژه‌باوری در تفکر مدرن غربی است که در مسأله صدق، نسبت باورهای انسان با عالم واقع را نادیده می‌گیرد و صرفاً به ظرف ذهن (اقناع ذهنی انسان آنگاه که باورهای خویش را در انسجام باهم می‌بیند) نظر دارد» (عباس‌زاده و غفاری، ۱۴۰۱، ص ۵۴).

عمل‌گرایی، صدق را عبارت از کارآمدی گزاره در عمل و مفیدبودن آن می‌داند (Dancy, Sosa & Steup, 2010, 773).

«در نقد این دیدگاه باید گفت که ممکن است باوری صادق باشد، اما نتیجه عملی مهمی نداشته باشد و یا حتی باوری کاذب باشد، لیکن تحت شرایطی خاص و برای عده‌ای خاص، در عمل، مفید و کارآمد واقع شود. بنابراین داشتن نتیجه عملی لزوماً نمی‌تواند به معنای صدق یک باور باشد (عباس‌زاده و غفاری، ۱۴۰۱، ص ۵۵).

حشو‌اظهاری، صدق را یک آشفتگی در زبان می‌داند. صدق و کذب، وصفی زاید و حشو است که اظهار می‌شود و لذا می‌تواند باشد یا نباشد، بی‌آنکه در ساختار زبان هیچگونه تفاوتی ایجاد شود. طبق این دیدگاه، «صادق است که هر الف ب است» با «هر الف ب است»، یکی است و «صادق است که» هیچ معنای دیگری را افاده نمی‌کند (Dancy, Sosa & Steup, 2010, 773). در نقد این دیدگاه می‌توان گفت که انسان در

ذهن خویش آنگاه که گزاره‌ای را صادق یا کاذب می‌داند، آشکارا معنایی افزون بر خود گزاره را در نظر داشته و مراد از صادق بودن یا کاذب بودن آن گزاره را مستقل از خود گزاره درمی‌یابد.

فلاسفه اسلامی، ماهیت صدق را صرفاً مطابقت گزاره با واقعیت یا «نفس الامر» می‌دانند. بر طبق نظریه نفس الامر، واقعیت، اعم از عالم خارج است؛ واقعیت، مراتبی دارد که از ظرف خارج تا ظرف ذهن، ظرف نفس و ... گسترش یافته است (دهباشی، ۱۳۷۳، ۳۷-۳۸). قرآن کریم نیز معیار اعتبار و عدم اعتبار گزاره‌های خبری را انطباق با واقع (صدق) و عدم انطباق (کذب) می‌داند: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» (منافقون/۱). این آیه هم به صدق و کذب فعلی اشاره دارد و هم صدق و کذب فاعلی. عدم انطباق خبر گوینده با واقعیت خارجی، کذب فعلی (خبری) است و عدم انطباق خبر گوینده با عقیده‌اش، کذب فاعلی (مخبری) است؛ لذا اگر خبر با واقع سازگار باشد، صدق فعلی (خبری) است و اگر با باور خبردهنده، مطابق باشد، صدق فاعلی (مخبری) است. گزاره «نشهد» به لحاظ فعلی و فاعلی، کاذب است؛ زیرا اصل شهادتشان (نشهد) هم به لحاظ خبری و هم به لحاظ مخبری (فاعلی)، کذب است؛ اما محتوای شهادتشان (إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ) هر چند به لحاظ خبری، صادق است؛ اما به لحاظ مخبری (فاعلی)، کذب محض می‌باشد؛ زیرا منافقان، هیچگاه به رسالت رسول خدا، اعتقادی نداشته‌اند. به عبارت دیگر، گزاره یادشده بر صدق فعلی منافقان دلالت می‌کند، یعنی آنچه منافقان بر زبان می‌رانند، با واقع خارجی سازگار بوده و خبرشان صادق است؛ ولی چون به این خبر صادق، باور ندارد، آنان کاذب و دروغگویند (کذب فاعلی) (ر.ک: طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۶۴ - طوسی، ۱۴۰۵، ج ۱۰، ص ۱۱ - طباطبایی، بی تا، ج ۱۹، ص ۳۲۳).

خداوند درباره برخی از اهل کتاب و مسیحیان می‌فرماید: «وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَكَلْدًا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كِبِيرًا كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» (کهف/۴-۵). سخنان اهل کتاب، مطابق با واقع نیست؛ لذا به کذب فعلی (خبری) متهم هستند؛ ولی قرآن آنان را کاذب و دروغگو نخوانده است؛ زیرا آنان به اعتقادات باطل

منطق و ساختار توجیه در گزاره‌های علوم انسانی اسلامی ۹۵

خویش، باور دارند؛ در حالی که منافقان را دروغگو معرفی می‌کند؛ زیرا هر چند حق را بر زبان آورند؛ ولی بدان باور ندارند. قرآن کریم از کذب فعلی با تعییراتی همچون: «إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» (کهف/۵)؛ «إِفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» (سبأ/۸) یاد می‌کند؛ ولی به کذب فاعلی با تعبیر «كاذِب» یا «أَنَّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ» اشاره می‌کند: «إِنَّ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَقْتَ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبْتَ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (یوسف/۲۷-۲۶) است که درباره پاکدامنی یا گنهکاری حضرت یوسف (ع) و همسر عزیز مصر، سخن به میان آمده است (ر.ک: طباطبایی، همان، ج ۱۱، ص ۱۴۲). در هر دو فرض (صدق و کذب)، درباره همسر عزیز مصر ساختار فعلی (فَصَدَقْتَ، فَكَذَبْتَ) و درباره حضرت یوسف (ع)، ساختار فاعلی (هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ، هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ) به کار رفته است. بنابراین، صدق و کذب در آیات قرآن، ناظر به معیارهای معرفت‌شناختی به‌ویژه درباره گزاره‌های توصیفی است.

با نظر داشت اصل مطابقت در صدق گزاره‌های توصیفی^۱، «هر علم انسانی مفروضی، اگر با عالم خارج سروکار دارد (مانند جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و ...) باید با واقعیت خارجی [یا واقعیت متناظر خودش] (حقیقی یا اعتباری) مطابقت داشته باشد؛ اگر با ظرف ذهن سروکار دارد (مانند منطق، ذهن‌شناسی و ...) باید با واقعیت ذهنی مطابقت داشته باشد؛ اگر با ظرف نفس انسانی سروکار دارد (مانند علم النفس، روانشناسی و ...) باید با واقعیت نفسانی مطابقت داشته باشد، و همانند اینها. بدین‌سان، علوم انسانی اسلامی باید در صدد کشف واقعیت در همه مراتب آن باشند. لذا یافته‌های علوم انسانی، به صرف انسجام با دیگر یافته‌های علمی یا فایده‌مندی عملی آنها و ... صادق نخواهند بود و حقیقت را کشف نخواهند کرد (عباس‌زاده و غفاری، ۱۴۰۱، ص ۵۵).

۲. گزاره‌های هنجاری

۱. نحوه سنجش مطابقت گزاره‌های توصیفی با واقعیت، از طریق گونه‌های مختلف تبیین (عقلی، نقلی، شهودی، تجربی، یا به‌نحو ترکیبی یعنی جمع دو یا چند گونه تبیین) به انجام می‌رسد که بیشتر مربوط به بحث توجیه است و پس از این به آن خواهیم پرداخت.

صدق و کذب، اصالتاً و بالذات، معیاری برای گزاره‌های توصیفی است و با تسامح درباره دیگر گزاره‌ها مطرح می‌شود. در خصوص گزاره‌های هنجاری، معیارهای دیگری نظیر حق (انطباق بر مصالح) و باطل (انطباق بر مفساد)، کاربرد دارد؛ مثلاً در گزاره‌های فقهی، معیار منجزیت و معذرت، مطرح است؛ زیرا هر رفتاری دارای حکمی واقعی است و وظیفه فقیه، تلاش برای دست‌یابی به آن حکم واقعی است. احکامی که فقیه به دست می‌آورد، احکام ظاهری‌اند که این احکام اگر منطبق بر واقع باشند، منجز (صادق) است و اگر با حکم واقعی، مخالف (کذب) باشد، معذرت خواهد بود.

نکته یاد شده در معرفت‌شناسی متداول، مطرح نیست و یکی از تفاوت‌های معرفت‌شناسی دینی با معرفت‌شناسی رایج همین است. به عبارت دیگر، مسأله معذرت، هر چند از سنخ مسائل معرفت‌شناسی رایج نیست؛ اما در معرفت‌شناسی دینی، به مثابه راهکار و قاعده کاربردی، تکلیف مکلف را مشخص می‌کند؛ بنابراین، در معرفت‌شناسی دینی در کنار معیار صدق و کذب، معیار منجزیت و معذرت نیز مطرح است. این معیار هم درباره احکام تکلیفی (احکام خمس؛ یعنی وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه)، صادق است هم درباره احکام وضعی (طهارت، نجاست، حلیت و مانند اینها)؛ زیرا احکام وضعی، جزء مبادی یا منتزعات از احکام تکلیفی بوده و از سنخ مسائل هنجاری‌اند؛ بنابراین، معیار ارزش و حجیت گزاره‌های انشائی در علوم انسانی این است که اعتبار و انشاء از روی خواست و میل شخصی نباشد، بلکه برخاسته از اهداف و نتایج عقلایی بوده و در تأمین اهداف معقول و نیل به مطلوب حقیقی و نهایی، موثر باشد.

در این زمینه ممکن است شبهه یا پرسشی به ذهن آید و آن اینکه با توجه به اینکه همه گزاره‌های صادق، نفس‌الامر دارند و گزاره‌های کاذب نیز فاقد نفس‌الامر می‌باشند، آیا گزاره‌های انشایی و اعتباری که قابلیت اتصاف به صدق یا کذب ندارند، نفس‌الامر دارند؟ آیا می‌توان گفت گزاره‌های اعتباری و انشایی، نفس‌الامر ندارند؟ پذیرش این مسأله، مستلزم آن است که بخش عمده‌ای از گزاره‌های علوم انسانی که از سنخ هنجاراند، فاقد نفس‌الامر بوده و در نتیجه، منشأ این گونه گزاره‌ها، صرف‌امر و الزام یا تمایلات درونی و یا قرارداد و اعتبار است و این مستلزم ناواقع‌گرایی و نسبیت در علوم انسانی خواهد بود.

منطق و ساختار توجیه در گزاره‌های علوم انسانی اسلامی ۹۷

اما در پاسخ می‌توان گفت: بر اساس واقع‌گرایی معرفت‌شناختی، انطباق معرفت با واقع و نفس الامر، ممکن است. نفس الامر گزاره‌ها و قضایای اخباری با گزاره‌های انشایی متفاوت است. گزاره‌های توصیفی، دارای نفس الامراند؛ زیرا موضوع و محمول آن، یا از سنخ مفاهیم ماهوی‌اند یا مفاهیم منطقی یا فلسفی^۱ که در هر صورت، دارای واقع و نفس الامراند. مطابق گزاره‌های اخباری در علوم انسانی، نفس الامر حقیقی است و انسان، با توجه به ابزارهای شناخت، امکان حصول معرفت در حوزه حقایق انسانی را دارد. گزاره‌های انشایی و اعتباری را نیز با تبیین خاصی و بر اساس روابط علی و معلولی، باید به واقعیت‌ها و حقایق، ارجاع داد؛ واقعیت‌هایی که بر اساس آن، اعتباریات و ارزش‌ها شکل می‌گیرند؛ مثلاً الزام به انجام بعضی کارها و ترک بعضی دیگر، به این معناست که الزام به انجام کاری، ما را به هدف موردنظر نزدیک می‌کند و الزام به ترک کاری، ما را از رسیدن به آن باز می‌دارند؛ لذا می‌توان درباره نفس الامر آن گزاره‌ها و همچنین صدق و کذب یا حق و باطل (درستی یا نادرستی و بجا یا نابجا بودن) آن گزاره‌ها (انشاء) داوری نمود و در صورت نادرست بودن مبنای آن الزام، می‌گوییم صادق یا حق است. معیار صدق آن نیز مطابقت آن انشاء با هدف مورد نظر می‌باشد؛ لذا مصالح و مفاسد موردنظر، نفس الامر انشائیات را شکل می‌دهند و انشائیات و الزامات اعتباری، اگر مستند به ملاکات واقعی نباشد، صدور چنین انشائاتی، غیرموجه و بی‌اعتبار خواهد بود. موجه بودن یک گزاره اعتباری بدین معنا است که مثلاً کار خاصی مثل «الف» با هدف معینی مانند «ب» سنجیده

۱. مفاهیم کلی یا معقولات بر دو قسم هستند: اولی و ثانیه. معقولات اولی یا ماهوی عبارت‌اند از مفاهیمی که بطور مستقیم از اشیاء خارجی انتزاع می‌شوند و مصادیق خارجی دارند، یعنی مفهوم آنها ذهنی است اما مصادیق آنها خارجی، و لذا هم عروض آنها بر موضوع، خارجی است و هم اتصاف آنها به موضوع، مانند انسان و حیوان. اما معقولات ثانیه، مفاهیمی هستند که از مفاهیم یا معقولات اولی انتزاع می‌شوند و منشأ ذهنی دارند، مانند کلیت (به معنای منطقی) و علیت، که در ذهن بر مفهوم انسان و حیوان حمل می‌شود. معقولات ثانیه به نوبه خود بر دو قسم‌اند: منطقی و فلسفی. معقولات ثانیه منطقی، محمول‌هایی هستند که عروض آنها بر موضوع و اتصاف موضوع به آنها هر دو ذهنی است، مانند کلیت و جزئیت (به معنای منطقی)، برخلاف معقولات ثانیه فلسفی که عروض آنها بر موضوع ذهنی اما اتصاف موضوع به آنها خارجی است، مانند وجود، ضرورت (به معنای فلسفی و نه منطقی)، علیت و وحدت (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۹۸-۲۰۱).

می‌شود و چنانچه کار «الف» مقدمه دستیابی به هدف «ب» باشد، انجام فعل «الف» نسبت به هدف «ب» ضروری است. فردی که بر اساس این ضرورت، انشاء می‌کند، می‌گوئیم این اعتبار، موجه، معتبر و صحیح است و مطابق با واقع و نفس‌الامر می‌باشد (مطابقت انشاء با ضرورت یادشده که در حقیقت، نفس‌الامر برای این انشاء می‌باشد). به ضرورت یادشده، ضرورت بالقیاس نیز می‌گوئیم (رک: مصباح یزدی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۰۴). به عبارت دیگر، نفس‌الامر گزاره‌های اعتباری، مصالح و منافع واقعی می‌باشد؛ زیرا اعتباریات، وسیله‌ای هستند برای به دست آوردن کمال و مصالح زندگی و تأمین نیازهای زندگی و نیل به «سعادت» و «مصلحت»، و انسان، به همین دلیل، قوانین و احکام فردی و اجتماعی را جعل و تدارک می‌بیند. واقعیت اعتباریات ریشه در نتیجه و غایت فعل دارد. اعتباریات اگر منطبق بر «مصلح» و «سعادت» بشر باشد، صادق و اگر منطبق بر «مفاسد» باشد، باطل است؛ لذا حقانیت هدف و هدف‌گذار مهم است (ر.ک: طباطبایی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۱۵ و ج ۷، صص ۱۲۱-۱۲۰).

اعتباریات و بایدها و نبایدهای قرآنی نیز، ضمن اینکه مبتنی بر واقعیات است؛ به مسأله مصالح و مفاسد واقعی، توجه دارد؛ مثلاً آیه «أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ» (روم/۳۷)، اشاره به واقعیت‌های مختلفی دارد؛ از جمله اینکه روزی و تقدیر و توسعه آن به دست خداست؛ لذا خداوند با توجه به واقعیت‌های یادشده، در آیه بعدی، جعل انشاء می‌کند. واقعیت‌های هستی‌شناختی در این آیه، ریشه در توحید دارد: به این معنا که اولاً تنها خداوند، مالک اموال است (توحید در مالکیت)؛ ثانیاً روزی و توسعه آن نیز به دست اوست (توحید در رازقیت)؛ لذا موارد مصرف مال را هم خودش مشخص می‌کند (توحید در قانون‌گذاری): «فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (روم/۳۸)؛ بر اساس این آیه، تعیین موارد مصرف اموال نیز مبتنی بر واقعیات مختلفی است؛ از جمله اینکه خویشان بر دیگران مقدمند. واقعیت دیگر، اینکه فقرا (اعم از بستگان و غیربستگان) بر انسان و دارایی انسان، حق و حقوقی دارند: «فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ». نکته سوم اینکه دستور یادشده (رسیدگی به بستگان فقیر)، ریشه در فطرت و عواطف به مثابه یکی از واقعیت‌های انسانی داشته و با آن هماهنگ است

منطق و ساختار توجیه در گزاره‌های علوم انسانی اسلامی ۹۹

(رک: طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۲۴۳ - العروسی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۵۵ - قرائتی، تفسیر نور، ج ۷، ص ۲۰۴)؛ زیرا گرایش به خانواده، ریشه در فطرت دارد. به تعبیر دیگر برخی نیازهای فطری، عاطفی و حتی نیازهای مادی انسان‌ها در محیط خانواده تأمین می‌شود: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» (بقره/۲۱۵)؛ یعنی در مورد احسان و موارد آن، پرسش می‌شود که در چه راهی و در چه موردی انفاق کنیم بهتر است؟ در پاسخ، والدین و بستگان مقدم شدند؛ لذا اگر آنان نیاز داشته باشند، بر بقیه مقدم هستند. به عبارت دیگر، والدین و نزدیکان نیازمند، در این مسأله اولویت دارند (مکارم شیرازی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۷). بنابراین، همان گونه که گزاره‌های انشائی قرآن کریم که خود از سنخ مسائل انسانی‌اند، ریشه در واقعیت به ویژه حقایق توحیدی دارند، انشائیات علوم انسانی اسلامی (قرآن‌بنیان) نیز باید مبتنی بر واقعیت‌ها باشند. به عبارت دیگر، گزاره‌های توصیفی (هست‌ها و نیست‌ها) در علوم انسانی اسلامی، ذیل حکمت نظری یا جهان‌بینی قرار دارند و ارزش‌ها و هنجارها (بایدها و نبایدها، بیان خیرها و شرها، و حق و باطل) در حکمت عملی جای می‌گیرد.

ب) ساختار و فرایند توجیه

در امتداد بحث از معیار ثبوتی و ارزش معرفتی گزاره‌ها، مسأله ساختار و فرایند توجیه قرار دارد. مراد از توجیه، ارائه ادله یا شواهد لازم برای اثبات صدق یک باور یا معرفت است. با توجه به معیار ثبوتی حجیت (واقع‌نمایی و مطابقت گزاره با واقع) در علوم انسانی، نوبت به فرایند و ساختار توجیه به عنوان معیار اثباتی آن می‌رسد که بیشتر، جنبه روش‌شناختی دارد؛ زیرا مسأله توجیه در فرایند تحقیق، ناظر به مقام اثبات در مرحله تجزیه و تحلیل اطلاعات و ارائه ادله و شواهد لازم است. در مسأله توجیه یا ساختار و فرایند موجه‌سازی، دیدگاه‌ها و انظار مختلفی مطرح است که عمده‌ترین آن‌ها انسجام‌گرایی و مبنای‌گرایی است. اتخاذ هر یک، نقش خاصی در روش‌شناسی علم و از جمله علوم انسانی دارد.

۱. منطق انسجام (انسجام‌گرایی)

یکی از دیدگاه‌ها در باب توجیه معرفت، انسجام‌گرایی است. بر اساس منطق انسجام‌گرایی، نوعی وابستگی متقابل یا استلزام دو سویه قضایا در درون دستگامی از باورها و قضایا وجود دارد (White, 1976) و بر این اساس، روش توجیه و اثبات «دوری» در این نظریه حاکم است؛ زیرا تنها روابط شواهد گونه بین باورها می‌توانند هر کدام از باورها را موجه کنند؛ مثلاً گزاره «الف» به دلیل وابستگی به «ب» موجه است، در حالی که «ب» نیز به نوبه خود از طریق یک سلسله طولانی از وابستگی‌ها به «الف» موجه است؛ بنابراین بر اساس نظریه انسجام‌گرایی، تنها منطق موجه‌ساز نظام علمی، انسجام و سازواری درونی اجزاء آن نظام است.

انسجام‌گرایی در توجیه، به این معناست که هر گزاره‌ای صرفاً در صورتی موجه است که با دیگر گزاره‌ها در یک نظام معرفتی، در انسجام و هماهنگی باشد (Dancy, 1985, 116).

پیش‌تر اشاره شد که اصل انسجام، به عنوان وصف علوم و معارف، گاهی به مثابه ملاک ثبوتی صدق (شرط لازم) و زمانی نیز معیار اثباتی و نهایی مطرح است. اختلاف نظر دو رویکرد مبناگرایی و انسجام‌گرایی، در معیار اثباتی است. مبناگرایان، ویژگی انسجام را شرط لازم معرفت می‌دانند؛ در حالی که انسجام‌گرایان، افزون بر معیار ثبوتی، آن را معیار اثباتی و توجیه (مدلل‌سازی) نیز در نظر می‌گیرند (ر.ک: فعالی، ۱۳۸۰، ص ۱۲۱-۱۳۲-۱۳۶ White, 1976).

اما در نقد انسجام‌گرایی در توجیه می‌توان گفت: «از آنجا که پیروان این دیدگاه معتقدند، هر باوری در نظام ادراکی انسان، توجیه خود را از دیگر باورها به دست خواهد آورد، مشکل تسلسل معرفتی را حل نشده رها کرده‌اند؛ زیرا این باوره‌های اخیر خودشان نیازمند توجیه‌اند و موقوف (نقطه پایان) این توجیه‌خواهی مشخص نیست» (عباس‌زاده و غفاری، ۱۴۰۱، ص ۵۶).

بر این دیدگاه نقدهای دیگری نیز صورت گرفته که در اینجا هدف، صرفاً نشان‌دادن تأثیر این مبنا معرفت‌شناختی در روش معرفت بوده و از تفصیل بحث و نقد و بررسی آن صرف‌نظر می‌گردد (علی‌تبار، ۱۳۹۲، ص ۲۳۱ به بعد).

بر اساس برخی آیات قرآن کریم، معیار انسجام، به عنوان شرط لازم در اعتبار معرفت مطرح است، نه شرط و معیار کافی. به عبارت دیگر، خداوند در قرآن کریم، از معیار انسجام و سازگاری به عنوان شرط لازم، استفاده کرده است: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ

منطق و ساختار توجیه در گزاره‌های علوم انسانی اسلامی ۱۰۱

مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوْ جَدُّوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء/۴۲). معیار انسجام و عدم اختلاف، هر چند ناظر به آیات قرآن است؛ اما به عنوان یک معیار کلی است که در همه زمینه‌ها مطرح است. به عبارت دیگر، هر چند نباید از قرآن کریم، انتظار داشت به صورت مستقیم، یک نظریه فلسفی یا بحث انتزاعی را تأیید یا رد کند؛ اما می‌توان از روش استدلال قرآن، این مطلب را استنباط نمود. بر اساس آیه یادشده، انسجام و عدم اختلاف، معیار و شرط لازم برای سخنان و معارف است؛ اما با توجه به ویژگی‌های انسانی و فاصله زمانی نزول قرآن در مدت ۲۳ سال و همچنین تغییرات مختلف در این سال‌ها، با وجود شرط یادشده، طبیعی است که در سخنان انسان عادی، اختلافات و تناقضات یافت شود؛ لذا فقدان اختلاف، گویای این است که قرآن کریم، از ناحیه خداوند است (ر.ک: طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۴۱-۱۴۲ - طباطبایی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۶). به عبارت دیگر، اگر قرآن از ناحیه بشر (غیر معصوم) می‌بود، قطعاً انسجام لازم نمی‌داشت؛ زیرا روحیات هر انسانی دائماً در تغییر است. قانون تکامل در شرایط عادی در صورتی که وضع استثنائی به وجود نیاید، انسان، روحیات و افکار او را هم در بر می‌گیرد و دائماً با گذشت روز و ماه و سال، زبان و فکر و سخنان انسان‌ها را دگرگون می‌سازد. اگر با دقت نگاه کنیم هرگز نوشته‌های یک نویسنده در طی مدتی یکسان نیست، بلکه آغاز و انجام یک کتاب نیز تفاوت دارد، خاصه اگر کسی در کوران حوادث بزرگ قرار گرفته باشد، حوادثی که پایه یک انقلاب فکری، اجتماعی و عقیده‌ای همه‌جانبه را پی‌ریزی کند. او هر قدر بخواهد سخنان خود را یکسان، یکنواخت و عطف به سابق تحویل دهد قادر نیست، به خصوص اگر درس‌نخوانده یا پرورش‌یافته یک محیط کاملاً عقب‌افتاده باشد؛ اما قرآن که در مدت ۲۳ سال بر طبق احتیاجات و نیازمندی‌های تربیتی مردم در شرایط و ظروف کاملاً مختلف نازل شده، کتابی است که درباره موضوعات کاملاً متنوع سخن می‌گوید و مانند کتاب‌های معمولی نیست (مکارم شیرازی، همان، ج ۴، ص ۴۵-۴۶).

از آیات دیگر می‌توان، معیار ابتناء بر بدیهیات را اثبات نمود که در قسمت مبنای‌گرایی توضیح خواهیم داد.

۲. منطق ابتناء (مبنای‌گرایی)

۱۰۲ «دوفصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی»، شماره ۲۶، پاییز و زمستان ۱۴۰۳

رویکرد مطلوب در ساختار و شاکله توجیه، مبنای‌گرایی است. در این رویکرد، یک باور از طریق باور دیگری توجیه می‌شود و این وقتی درست است که باور دوم نیز توسط دیگری موجه شده و یا بی‌نیاز از توجیه باشد. در صورتی که باور دوم نیز از بیرون توجیه شده باشد همین مسأله در مورد باور سوم که توجیه‌کننده آن است تکرار خواهد شد. به عبارت دیگر، بر اساس این دیدگاه، معارف در مقام توجیه به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱. معارف بدیهی و پایه‌ای، که نیاز به اثبات و توجیه ندارند؛ ۲. معارف غیربدیهی که در مقام اثبات و توجیه، نیازمند باورهای پایه‌اند (فعالی، ۱۳۷۷، ص ۲۱۰).

در واقع بر طبق دیدگاه مبنای‌گرایی در فلسفه اسلامی، ادراکات انسان به دو دسته بدیهی و نظری تقسیم می‌شوند. فهم بدیهیات، نیازمند معلومات پیشین نیست. بدیهیات، لایتغیرند و مبنای معرفت بشری هستند و معارف نظری بر آنها ابتناء می‌یابند.

در فرآیند استدلال و توجیه معرفت، ادراکات نظری باید به ادراکات بدیهی بینجامد، و اگر چنین نشود، هیچ مجهولی معلوم نخواهد شد؛ چه تسلسل معرفتی پدید خواهد آمد (Dancy, 1985, 53-54).

در معرفت‌شناسی اسلامی، از مبنای‌گروی «بدیهی‌بنیاد» و یا «متکی به علم حضوری» دفاع می‌شود. دیدگاه آنان از مبنای‌گروی تجربه‌گرایانه، که هم معارف بشری را بر حقایق تحلیلی و داده‌های مستقیم حسی مبتنی می‌داند، متمایز است. آنان برآنند که معارف بشری بر مفاهیم و گزاره‌های بدیهی؛ یعنی گزاره‌های یقینی، بی‌نیاز از اثبات و استدلال، و یا بر دانسته‌های حضوری و بی‌واسطه، مبتنی است. در این بینش، دسترسی به یقین و حصول قطع، امری ممکن است. در این رویکرد، باورهای پایه و بدیهی، خطاناپذیر بوده و توجیه، نیازی به معارف دیگری یا ملاک و معیار اثباتی نیست. اما سایر معارف، در صورتی موجه‌اند که در نهایت با فرایند ابتناء به معارف بدیهی، قابل ارجاع باشند.

براساس رویکرد مبنای‌گرایی در مقام توجیه یک باور، رابطه آن با گزاره پایه، طولی و یک‌سویه است؛ یعنی باورهای غیرپایه، اعتبار خود را از معارف پایه می‌گیرند و بر پایه آن، گزاره‌های دیگر تولید می‌شود. مثلاً در مباحث اعتقادی، «از باور به عدم اجتماع نقیضین، به اثبات واجب تعالی می‌رسیم. با اثبات واجب الوجود به وحدانیت آن می‌رسیم. در مرحله

منطق و ساختار توجیه در گزاره‌های علوم انسانی اسلامی ۱۰۳

بعد، به دیگر صفات خداوند نظیر حکمت، عدالت و ... پی می‌بریم، در ادامه، مسأله معاد، تثبیت می‌شود و هکذا» (علی تبار، ۱۳۹۱، ص ۴۸). اما در مقام اثبات مسأله دیگری نظیر معاد و توجیه صدق آن، با فرایند و سیر نزولی و با ابتناء بر معارف پایه‌ای دیگر، مدلل‌سازی می‌شود؛ بنابراین این، در فرایند ابتناء، معارف میانی، نسبت به گزاره‌های زیربنای خود، روساختی و غیر پایه‌اند و نسبت به باورهای پس از خود، نقش زیربنا را داشته و دیگر معارف بر آن استوارند. این منطق و فرایند در تمامی علوم و معارف به‌ویژه علم دینی نیز ساری و جاری است (همان).

با توجه به آنچه گفته شد، هرچند رابطه معارف پایه و غیر پایه از لحاظ توجیه، رابطه‌ای یک طرفه است؛ اما فرایندی که بین دو نوع معارف جریان دارد از جهت دیگر، جریانی دو سویه است؛ هم در تکوّن معارف و هم در سنجش آن. در تکوّن معارف، در سیر صعودی به معرفت جدید دست می‌یابیم، ولی در مقام سنجش و ارزشیابی، در سیر قهقرایی به صحت و سقم آن می‌رسیم. در فرایند قهقرایی دو کار همزمان مورد آزمون قرار می‌گیرد: هم صحت نتیجه حاصله و هم فرایند پیموده شده در مرحله تکوّن. همان‌گونه که اشاره شد، این منطق در هر معرفتی به‌ویژه علم دینی جریان داشته و معیار آن نیز ابتدای بر گزاره‌های بدیهی است (علی تبار، همان).

بر طبق این نظرگاه، «صدق یافته‌های علوم انسانی آنگاه موجه تلقی خواهند شد که بر آنها استدلال مکفی اقامه شود و در جریان این استدلال‌ورزی، آشکار شود که به گونه‌ای بنیادین بر یافته‌های بدیهی و یقینی ما استوار هستند و این وضعیتی است که علوم انسانی مبتنی بر انسجام‌گرایی توان دستیابی به آن را ندارند» (عباس‌زاده و غفاری، ۱۴۰۱، ص ۵۶). در واقع، بر اساس این دیدگاه، مسائل علوم انسانی دو دسته‌اند: مسائل پایه‌ای و مسائل غیر پایه‌ای. مسائل پایه، اساس و مبنای دیگر مسائل را تشکیل می‌دهند و مسائل پایه‌ای از سنخ مبادی بدیهی و یقینی‌اند. دستگاه و نظام علوم انسانی که با ابتدای بر این منطق تولید و تکوّن یافته باشد، به مثابه ساختمانی است که به لحاظ جایگاه و پایه در عرصه محکم و مناسب و به لحاظ ساختار و سازه بر اساس طرح و نقشه مطلوب، بنا شده باشد؛ بنا بر این، علوم انسانی اسلامی، مدلل (دارای دلیل) است نه معلل (برخاسته از علل و عوامل)؛ بنابراین

«بر اساس مبنایگرایی دلالتی و استدلالی، مدارک و دوآل دین و نیز استدلال‌ها و احتجاجات، باید به مبناهایی خطاناپذیر یا به مدارکی معتبر مستند شود. همان‌گونه که در فلسفه و منطق برای ریشه‌یابی یک دسته گزاره‌ها، آن‌ها را در نهایت به پاره‌ای گزاره‌های بدیهی منتهی و مستند می‌کنند که این ملاک جهت توجیه معرفت، مبنایگروی در مقام مدرک‌گزینی و احتجاج نام دارد» (رشاد، ۱۳۸۷، ص ۲۴).

اصل ابتناء، درباره همه مسائل علوم انسانی اسلامی (توصیفی و توصیه‌ای) جریان دارد صادق است؛ با این تفاوت که فرایند ابتناء در مسائل توصیه‌ای و هنجاری، به دلیل ماهیت آن، نیازمند تحلیل و تبیین مضاعفی است و در نتیجه دارای زنجیره و فرایند طولانی‌تر است؛ به‌ویژه اینکه برخی مسائل علوم انسانی نسبت به دیگر مسائل، نقش پایه و مبنا را داشته و دیگر مسائل بر آن مبتنی‌اند. به دیگر سخن، فرایند ابتناء در مسائل توصیفی و اخباری، نسبت به مسائلی که صرفاً جنبه توصیه‌ای و تجویزی دارند، متفاوت خواهد بود. این تفاوت حتی در یک سنخ از مسائل نیز مشهود است. برخی از مسائل علوم انسانی، با توجه به ویژگی تجربی بودن آن‌ها، در فرایند ابتناء، نیازمند روش تجربی نیز می‌باشد. در گزاره‌های عقلی از روش توجیه عقلی و در گزاره‌های تجربی با آزمون و روش تجربی پیروی می‌شود، همان‌گونه که در گزاره‌های تاریخی و نقلی از روش نقلی استفاده می‌شود. به عبارت دیگر این‌گونه مسائل با توجه به منابع مختلف آن؛ بر مبانی نقلی، عقلی و مبانی علمی-تجربی، استوارند. مسأله توجیه در گزاره‌های ارزشی و اعتباری، افزون بر ویژگی‌های یادشده، دارای ویژگی‌ها و فرایندهای پیچیده‌تر است (علی‌تبار، ۱۴۰۱، ب، ص ۱۸۹).

قرآن کریم، هرچند معیار انسجام را به مثابه شرط لازم در اعتبار معارف می‌پذیرد؛ اما به لحاظ معیار اصلی و شرط کافی، بیشتر با رویکرد مبنایگرایی در معرفت همسو است تا انسجام‌گرایی. در مبنایگرایی، پایه‌های معرفتی ما باید به اصولی برسد که خود نیاز به پایه و دلیل دیگری نداشته باشد و این پایه، همان بدیهیات و بینات است؛ ولی در انسجام‌گرایی ملاک اعتبار، انسجام معرفت جدید با معرفت‌های پیشین و مجموعه آنهاست (عارفی، ۱۳۸۱). ضمن آنکه در رویکرد مبنایگرایی، شرط انسجام نیز لحاظ شده، اما باید این انسجام با گزاره‌های بدیهی و مجموعه معرفت‌های پیشین ما باشد. به عبارت دیگر، انسجام معرفتی، به دو معناست: یکی ناظر به انسجام عرضی است و دیگری انسجام طولی که در حقیقت،

منطق و ساختار توحید در گزاره‌های علوم انسانی اسلامی ۱۰۵

در مبنای گرایبی، انسجام طولی مد نظر است.

به عنوان نمونه قرآن می‌فرماید: «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ، عَلٰی اَنْ يُبَدَّلَ اَمْثَالِكُمْ وَ نُنْشِئَكُمْ فِی مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْاُولٰی فَلَوْ لَا تَذَكَّرُونَ» (واقعه، ۵۹-۶۲). خداوند در این آیات از بدیهی بودن خلقت اولیه بر اثبات معاد استدلال می‌کند؛ زیرا علم به خلقت اولیه، علم بدیهی است و همگان با علم بدیهی می‌دانند که در این نشئه دنیوی مخلوق شده‌اند و اعضا و جوارح آنان به تدریج ساخته شده است با اینکه قبلاً چیزی نبودند. از این رو امام سجاد (ع) به بدیهی بودن امکان نشئه آخرت برای انسان اشاره می‌کند و می‌فرماید: «العجب کل العجب لمن أنکر النشأة الأخری و هو یری النشأة الأولى» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۲۵۸)؛ بنابراین نباید منکر امکان حیات خود پس از مرگ باشیم. جمله «فلو لا تذکرون» اشاره به این دارد که چگونه این امر بدیهی را به یاد نمی‌آورید و گزاره دوم که امکان نشئه آخرت است، بر پایه گزاره بدیهی اولی، استوار است. دیگر براهین و استدلال‌های قرآنی نیز مبتنی بر منطق مبنای گرایبی است؛ زیرا در برهان با تکیه بر معلومات بدیهی یا معلومات نظری منتهی به بدیهی، به استنتاج مجهولات نظری می‌پردازیم و قرآن کریم در موارد فراوانی برای تبیین مسائل اساسی به اقامه برهان پرداخته است.^۱

آیه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء/۲۲)، از جمله آیاتی است که بر پایه بداهت و در قالب قیاس استثنایی، استدلال می‌کند. این استدلال متضمن مقدم (لو كان فيهما آلهة إلا الله) و تالی (لَفَسَدَتَا) است و بر اساس تلازم حاکم بین مقدم و تالی و با توجه به بداهت بطلان تالی (عدم وجود فساد و تباهی در عالم)، مقدم نیز باطل می‌گردد؛ یعنی وجود چند خدا باطل است. در این آیه، با فرایند ابتناء بر بداهت عقلی، توحید خداوند (ر.ک: طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۲۰۷)، اثبات شده است: «أن اختلاف الآلهة في ذواتهم يؤدي إلى اختلافهم في التدبير و ذلك يؤدي إلى فساد النظام» (طباطبایی، بی تا، ج ۱۳، ص ۱۰۷). البته باید توجه داشت این آیه، دال بر توحید ربوبی (به‌ویژه توحید مدبر و معبود) است، نه

۱. نظیر حقایق خداوند (فصلت/۵۳)، توحید، (انعام/۷۶-انبیاء/۲۲-۳۳- مومنون/۹۱) و معاد (مومنون/۱۱۵) و نیز جهت دعوت به امور مهم عبادی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی چون نماز، (عنکبوت/۴۵)، روزه (بقره/۱۸۳) و

توحید ذاتی.

خلاصه و جمع‌بندی

پژوهش حاضر بر مسأله معیار حجیت در سطح گزاره‌ها به‌ویژه ساختار و فرایند توجیه آنها تمرکز یافت؛ در این راستا، انواع گزاره‌های علوم انسانی (اسلامی) و ماهیت آنها بررسی و مشخص گردید تا بر پایه آن، معیارهای ثبوتی و اثباتی حجیت و صدق و توجیه هر کدام نمایانده شود. اهم یافته‌ها و نتایجی که انتظار می‌رود از پژوهش حاضر بدست آمده باشد، عبارت است از:

۱. گزاره‌های علوم انسانی، به دو دسته توصیفی (اخباری/حقیقی) و توصیه‌ای (اعتباری/انشائی/ارزشی) قابل تقسیم‌اند و بخش عمده گزاره‌ها در علوم انسانی، از سنخ اعتباری و انشائی‌اند. این گزاره‌ها ریشه در واقعیت دارند.

۲. بر پایه واقع‌گرایی در علوم انسانی و با توجه به تفاوت گزاره‌های توصیفی و غیرتوصیفی، معیار اعتبار و ارزش هر کدام نیز متفاوت خواهد بود.

۳. گزاره‌های توصیفی در هر علمی، از امر واقع، گزارش می‌دهند؛ از این رو معیار اعتبار و ارزش معرفتی آن، صدق و کذب می‌باشد و مراد ما از صدق، مطابقت گزاره (گزارش) با واقع و نفس الامر و کذب، خلاف آن است.

۴. قرآن کریم نیز معیار اعتبار و عدم اعتبار گزاره‌های خبری را انطباق یا مطابقت با واقع (صدق) و عدم انطباق یا عدم مطابقت با واقع (کذب) می‌داند.

۵. در خصوص گزاره‌های غیرتوصیفی و هنجاری، معیارهای دیگری نظیر حق (انطباق بر مصالح) و باطل (انطباق بر مفساد)، به کار می‌رود.

۶. اعتباریات و بایدها و نبایدهای قرآنی نیز، ضمن اینکه مبتنی بر واقعیات است؛ به مسأله مصالح و مفساد واقعی، توجه دارد. بنابراین، همان‌گونه که گزاره‌های انشائی قرآن کریم، ریشه در واقعیت به‌ویژه حقایق توحیدی دارد، انشائیات علوم انسانی (اسلامی) نیز مبتنی بر واقعیت‌ها خواهد بود.

۷. یکی از دیدگاه‌ها در باب توجیه معرفت، انسجام‌گرایی است. براساس برخی آیات قرآن کریم، معیار انسجام، به عنوان شرط لازم در اعتبار معرفت مطرح است، نه به عنوان

منطق و ساختار توجیه در گزاره‌های علوم انسانی اسلامی ۱۰۷

شرط و معیار کافی.

۸. رویکرد مطلوب در ساختار و شاکله توجیه، مبنایگرایی است. موجه و مدگل سازی بیش تر باورها در این نظریه بر اساس ابتدای باورها بر یک سلسله باورهای پایه است، ولی باورهای پایه، خود- موجه و مستغنی از استدلال‌اند. در معرفت‌شناسی اسلامی، از مبنایگروی «بدیهی‌بنیاد» و یا «متکی به علم حضوری» دفاع می‌شود.

۹. مبنایگروی و جریان فرایند ابتناء، درباره همه مسائل علوم انسانی (توصیفی و توصیه‌ای) صادق است؛ با این تفاوت که فرایند ابتناء در برخی مسائل (ارزشی و الزامی)، به دلیل پیچیدگی آن، نیازمند تجزیه و تحلیل بیشتری است و در نتیجه دارای زنجیره و فرایند طولانی تر است.

۱۰. قرآن کریم، هرچند معیار انسجام را به مثابه شرط لازم در اعتبار معارف می‌پذیرد؛ اما به لحاظ معیار اصلی و شرط کافی، بیشتر با رویکرد مبنایگرایی در معرفت همسو است تا انسجام‌گرایی.

منابع و مآخذ

* قرآن کریم.

خسروپناه، عبدالحسین، «تئوری‌های صدق»، در: فصلنامه ذهن، شماره ۱، بهار ۱۳۷۹، (صص ۲۹-۴۵).

دهباشی، مهدی، «تشکیک در نظریه مطابقت در صدق و کذب قضایا از دیدگاه فلاسفه اسلامی»، در: فصلنامه معرفت، شماره ۸، بهار ۱۳۷۳، (صص ۳۴-۳۹).

رشاد، علی‌اکبر، درآمدی بر مبانی منطق کشف گزاره‌ها و آموزه‌های دینی، تهران: دبیرخانه هیأت حمایت از کرسی نظریه پردازی، نقد و مناظره، ۱۳۸۷ ش.

طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، منشورات اسماعیلیان، بی‌تا.
طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵.

طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
عارفی، عباس، «معرفت و گونه‌های توجیه»، در: فصلنامه ذهن، شماره ۹، بهار ۱۳۸۱، (صص ۳-۲۰).

عباس‌زاده، مهدی و غفاری، ابوالحسن، «علوم انسانی و مبانی معرفت‌شناختی آن در رویکرد اسلامی»، در: دوفصلنامه پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۳، بهار و تابستان ۱۴۰۱، (صص ۴۵-۶۷).

العروسی الحویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.

علی‌تبار، رمضان، «تحلیلی بر رئالیسم ارزش‌شناختی در علوم انسانی (با تأکید بر واقع‌نمایی قضایای ارزشی)»، در: فصلنامه ذهن، شماره ۸۹، بهار ۱۴۰۱ الف، (صص ۳۵-۶۶).

همو، معرفت دینی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲.

همو، منطق علوم انسانی اسلامی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۴۰۱. ب.

همو، عقلانیت علم دینی، قسبات، شماره ۶۵، آبان ۱۳۹۱ (صص ۲۷-۵۶).

منطق و ساختار توجیه در گزاره‌های علوم انسانی اسلامی ۱۰۹

فعالی، محمدتقی، «توجیه ترکیبی در حکمت سینوی و صدرایی»، در: فصلنامه ذهن، شماره ۵، بهار ۱۳۸۰، (صص ۱۲۱-۱۳۲).

همو، درآمدی بر معرفت‌شناسی معاصر و دینی، قم، نشر معارف، ۱۳۷۷.

قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، چاپ یازدهم، ۱۳۸۳.

کلینی، محمدبن یعقوب، الاصول من الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷.

مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، ج ۱، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۷۳.

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، قم، دارالکتب الاسلامیه، بی‌تا.

BonJour, Laurence (1985), *The Structure of Empirical Knowledge*, First published, Cambridge, MA: Havard University Press.

Dancy, Jonathan (1985), *An Introduction to Contemporary Epistemology*, First published, Oxford & New York: Basil Blackwell.

Dancy, Jonathan, Sosa, Ernest & Steup, Matthias (2010), *A Companion to Epistemology*, Second Edition, New York: Willy- Blackwell.

White, Alan. R., "Coherence Theory of Truth", in: P. Edwards (Ed). *The Encyclopedia of Philosophy*, New York, Macmillan, 1976.

